

لذت معاصر بودن با نادر و سیمین

شمارش معکوس برای اسکار امشب (۶ اسفند ۹۰)

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : اسفند ماه ۱۳۹۰

فیلمی را می بینید. به دلیلی بسیار شخصی که می تواند از خاطرات و مشاهدات و تجربیات فردی تا نکته ای انسانی و اخلاقی که برایتان بااهمیت است، به هر چیزی بازگردد، تأثیری حسی و عمیق در شما به جا می گذارد. می خواهید این تأثیر و علاقه ای که به فیلم پیدا کرده اید را برای دیگران بازگو کنید. می بینید که به دلایلی که هر کدام می تواند سمت و سو و مسیر دیگری داشته باشد، دیگران هم فیلم را در بخش هایی «از جنس» دنیا و درک و دغدغه های خودشان می دانند. زمان می گذرد. حرکت فیلم امتداد بیشتری می یابد و دامنه دوست دارانش گسترده تر می شود. فیلم به جایگاهی می رسد که دیگر در مرز و حصار عده ای خاص از دوست داران نمی گنجد. به نظر می رسد که دیگر آن علاقه شخصی اولیه شما به آن، زیاد هم نمی تواند شخصی باقی بماند و رفته رفته به موضوعی همگانی بدل شده است. طوری که شاید اگر حالا مثل آن دیدار اول، بگویید فیلم بر شما تأثیر عجیبی داشته، بسیاری بگویند «جدی؟!؛ و منظورشان این باشد که چنین تأثیری، بدیهی است. یا اگر بگویید فیلم را دوست دارید، پاسخ دهند «هنر کردی که دوستش داری؟!؛ و باز منظورشان این باشد که ذره ای انسان شناسی - و نه حتی سینمافهمی - می تواند برای دوست داشتن آن کافی باشد.

با تمام اینها، فیلم می تواند برای شما، شخص شما، همان فیلم به خصوصی که از آغاز در فضای خصوصی ذهن و احساس تان دوستش داشتید، باقی بماند. شما می توانید به خودتان بگویید که آن همه ستایشگر جهانی هنوز نمی دانند وقتی در دل سنت های احساساتی و تعصبات انتقام جویانه ای که ما دیده ایم و تجربه کرده ایم، این که مردی با تهدید معلم بچه یک خانواده، با کینه ای که نتیجه از دست دادن بچه به دنیا نیامده خودش و همسرش است، برود و هر روز دم مدرسه بایستد، تا چه حد محتمل و خارج از اختیارات قانون و پلیس است و هیچ کس نمی تواند هیچ کاریش بکند. می توانید مطمئن باشید آنها در آن سوی دنیا هرگز درست نمی دانند چرا وقتی زنی «به امام حسین» قسم می خورد که پایش را جلوتر از

راهروی خانه به سمت اتاق خواب صاحب خانه نگذاشته، حتماً راست می گوید. می توانید تردیدی به خود راه ندهید که ماندن مردی در ایران که پیشتر وجود پدر بی حافظه اش را دلیل می دانست و حالا با مرگ پدر هم به چیزی در ذرات این هوا وصل است که نمی رود، برای آن بیننده غربی جز با تصورات دوری از احساس های ما مشرق زمینی ها، درک شدنی نیست .

به این اعتبار، آن همه ستایش که تاکنون نثار «جدایی نادر از سیمین» شده و امید همه ماست که امشب با یک و بلکه دو جایزه اسکار به اوجی تکرارنشده برسد، تازه برای درک و دریافت چیزی حدود هفتاد درصد انباشت احساس های انسانی در این فیلم است. باقی را ما ایرانی ها می فهمیم و برای همین است که می توانیم بگوییم این برای ما فیلم محبوب تری از همه بزرگانی است که شیفته این فیلم اند (از اسپیلبرگ و کوپولا و باب دیلان تا دیوید بوردول و وودی آلن و راجر ایبرت). هر کدام از ما به دلیل تجربه عینی این زندگی ها و این مسائل، «کشف» شخصی خودمان را در دل فیلم و دنیایش داشته ایم و داریم. این که بارها اشاره کرده ام بسیاری از ما و شما پیش از تمام این اعتبارات جهانی دوست دار این فیلم بوده ایم، برای ادعای پیشتازی نیست. برای شریک شدن لذت هم دورانی و هم وطنی با اصغر فرهادی است که این دنیا را خلق کرده. ما داریم لذت معاصر بودن با او را می چشیم؛ در دورانی که تقریباً هر فیلم مهم دیگر دنیا، از «نوادگان» الکساندر پین تا برنده اسکار فیلم خارجی پارسال یعنی «در دنیایی بهتر» سوزان بی یر تا آثار میشائیل هانه که و مایک لی، درباره همین پرسش ها و تردیدهایی است که فرهادی درباره قضاوت های آدمیان طرح می کند.

امشب که بگذرد، «جدایی نادر از سیمین» که در تاریخ افتخارات هنری و فرهنگی ما به جایگاهی رشک انگیز که دست یابد (که تا کنون هم چنین شده)، هر کدام از ما باز فیلم خودمان را همان طور شخصی و خصوصی دوست خواهیم داشت و هر کدام می توانید درباره گوشه ای از آن، همان شور و

وجدی را داشته باشید که من همیشه برای وصف و شرح آن دیالوگ آقای مرتضی لواسانی (علی اصغر شهبازی) پدر نادر دارم؛ که با دیدن زنی دیگر در خانه آن هم در نبود سیمین، با ذهن آلازایمیری اش، نادر را به «علی» نامی در گذشته های دور پیوند می زند و می گوید: «بابا، علی زن گرفته ها».